



نام: نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ

صاحب امتیاز: سازمان PGLO

مدیر مسئول: آرین ورجاوندی

سرمدیر: پیام شیرازی

ویراستار: نیما

طراح روی جلد: امیر حسین

اولین پیش شماره: فروردین ماه ۸۴

آدرس وب سایت: [www.cheragh.pglo1.org](http://www.cheragh.pglo1.org)

پست الکترونیکی: [payam@pglo1.org](mailto:payam@pglo1.org)

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است

## در این شماره می خوانید

## ماهی که گذشت !!!

فروردین ماه سال ۱۳۸۴ آمد و گذشت و چیزی از او باقی نماند جز خاطرات، تجربیات و صفحات ورق خورده سررسید زندگیمان. چه شد و چه گذشت؟ چه گفتیم؟ چه شنیدیم؟ چه کمبودهایی را مرتفع و چه امکاناتی را قردان شدیم؟ همیشه ما از گذشتن ایام غمگین بوده و خود را به خاطر غنیمت نشمردن آن روزها سرزنش می کنیم و آرزو می کنیم که در آینده لحظات را درک نموده و به نحو بسیار مطلوب سپری کنیم. اما از این اصل غافل هستیم که لحظات آینده به نوبت و پشت سر هم در حال آمدن بوده و به گذشته می پیوندند. اصولا ما انسانها یا در گذشته هستیم و یا در آینده اما هیچگاه در حال بسر نمی بریم!!!

بله دوستان ما لحظه به لحظه آینده را به گذشته تبدیل می کنیم بدون اینکه حال را دریابیم و همواره یا در غصه هستیم و یا در آرزو و آمال؛ آیا زمان آن نیست که حال را دریابیم؟  
وقتی که به گذشته نگاه می کنیم و اتفاق تلخ و یا تجربه ای را به یاد می آوریم نباید آرزو کنیم که در آینده آن را بکارخواهیم بست. نه نباید این کار را کرد زیرا همواره در این برزخ خواهیم ماند؛ باید همین الان اقدام کنیم، اگر ما این لحظه را از دست دهیم مطمئنا لحظات بعدی نیز از دست خواهند رفت و به سرعت چشم به هم زدنی درمی یابیم که چند ماه پیش این آرزو را داشتیم اما هنوز ....  
پس بیایید با نگاهی به گذشته از همین الان اقدام به برطرف سازی کوتاهی ها و قردانی از امکانات برایم نه حتی چند دقیقه دیگر زیرا این دقایق کوتاه سرفصل کتابی خواهند شد بی پایان!!!

در ابتدای این ماه با حادثه ای بس غرور انگیز و قدیمی مواجه بودیم که نظیر آن در دنیا کم است و تمام ملل ها و فرهنگ ها آن را زیبا و با شکوه می دانند. حادثه ای که جمشید پادشاه قدرتمند ایران زمین پس از پیروزی بر اهریمنان آن را آفرید و جاودان نمود. آری نوروز این آئین پاک و مقدس ایرانیان.  
آغاز روزی نو؛ روزی که بدی ها از میان رفته و غبار کهنگی را زدوده ایم و تازگی و طراوت را جایگزین نموده ایم. آغاز روزی نو که نوید بخش فرا رسیدن سالی نو و فصلی نو و انسانی نو خواهد بود. بهار با تمام زیبایی هایش، سرود نشاط آفرین پرندگان، بوی خوش گلها و همه زیبایی ها با هم و هم صدا آواز تازگی و تغییر و تحول را سر می دهند. تغییر سال و ماه و روز و آغازی جدید؛ از راه رسیدن عمو نوروز و حاجی فیروز با زمزمه های "عید اومد بهار اومد"؛ نوید آغاز سال ۸۴ هجری خورشیدی، آغاز سال ۳۷۴۳ زرتشتی، ادامه ۲۰۰۵ میلادی و ۱۳۲۶ قمری؛ دید و بازدید ها، شیرینی ها، ربوبوسی ها، عیدی ها، شادی ها، کینه شویی ها و تازه شدن ها؛ فرا رسیدن سالروز تولد اشو زرتشت در ششم فروردین ماه، پایکوبی ها و سیزه گره زدن ها و شروع کارها.  
همه و همه زیبایی و طراوت اما افسوس و صد افسوس که بودند چیزهایی که طعم شیرین این لذات را با تلخی آن شنیده ها تغییر دادند و آن خبرهایی بود که دل هر انسان آزاده ای را آنچنان به فشار می آورد که زهری از او می ساخت کشنده و آن چیزی نبود جز محکومیت ها و اجرائی حکم های ناعادلانه قبلی.

آری خواندیم و شنیدیم که چوبه پیر و زشت دار در انتظار کبری رحمانپور جوان و زیبا است؛  
آری خواندیم و شنیدیم که دو مرد ایرانی به جرم همجنس گرا بودن به سرنوشت کبری و کبری ها دچار خواهند شد و عیدی خود را از جلادان چوبه دار خواهند ستاند؛ و این خبرها زخمی بود بر دل تیمارخورده ما و و نمکی بر سینه شکافته ما و توانست از طعم شیرینی های نوروز زهری بسازد کشنده تر از سم مارهای ضحاک؛ اما نباید به خود امید داد که این لحظات را دیگر نخواهیم دید، این امید زمانی محقق خواهد شد که از هم اکنون اقدام کنیم و با قدمهای مصمم، کمر به دفاع از انسانهای مظلوم بسته و بدی ها را برطرف سازیم. لحظات را از دست ندهیم و به گذشته تبدیل نکنیم.

- ۱ سخن سر دبیر
- ۱ ماهی که گذشت
- ۲ مصاحبه با یک همجنسگرای پناهنده
- ۲ پیر زشت
- ۴ پای صحبت شما
- ۴ پایان یک اشتباه، او یک مرد است یا زن؟
- ۶ نوید زندگی
- ۷ چشمها را باید شست
- ۷ همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی
- ۸ نبرد احساس

## سخن سر دبیر

من به هر جمعیتی نالان شدم  
جفت بدحالات و خوش حالان شدم  
هر کسی از طن خود شد یار من  
از درون من نجست اسرار من

مولانا جلال الدین بلخی

گذر و انتخاب راه یک سوال همیشگی در تاریخ بوده است که از ازل با آن دست و پنجه نرم می کرده ایم. آیا درست می روم؟ آیا نتیجه ای در بر خواهد داشت؟ آیا کسی هست که مرا یاری کند؟ اینها نگرانی هایی هستند که زمان انتخاب یا فکرکردن در مورد یک راه به ذهن می رسند که گاهی نیز موجب پریشانی هستند و یا در میان راه، چشم از همه چیز شسته و برخواهید گشت.

راه گاهی اوقات تاریک است، گاهی سنگلاخ، زمانی مسدود می شود، زمانی می رسد که راه باور نکردنی است یا بسیار میسخره، گاهی تنگ و گاهی پر از دشمن و یا پر از انتظارهای گشوده. اما راه، راه است و نیاز به راه پیدا دارد.

در این راه بسیاری همراه شما خواهند بود، عده ای گمراهتان خواهند خواند و یا بسیاری در راه شما هستند اما با شما نیستند. آنچه که در این راه قدم هایتان را استوار می سازد امید رسیدن به آزادی است. در واقع این هدف شماست که راه را مشخص می کند و باور به حق بودن راه، آن را تحمل پذیر می کند.

ما با تمام این سوالات راهمان را برگزیده ایم و به درستی و حقیقت آن ایمان راسخ داریم و می خواهیم که در راه شما، همراه شما و چراغ روشنایی تان باشیم.

## پیام شیرازی

## مصاحبه با یک همجنس گرای پناهنده

**برگرفته از وب لاگ: شب بود، ماه پشت ابر بود**

مدتها درصدد گفتگو با یک همجنس گرای ایرانی بودم. این فرصت پیش نمی آمد. اکثر همجنس گرایان ایرانی، به دلیل فشارهای سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران و احساس خطر، حاضر به بیان گرایش جنسی خود و انجام مصاحبه با یک ایرانی نیستند. تا اینکه آرمین حاضر شد در یک گفتگوی دوستانه، از خودش، گرایش جنسی و مشکلاتش در ایران بگوید. او فارغ التحصیل دانشگاه تهران در یکی از رشته های علوم اجتماعی است که به دلیل مشکلات شخصی به یکی از کشورهای اروپایی پناهنده شده و هم اکنون مشغول به ادامه تحصیل در زمینه روانشناسی بالینی و آسیب شناسی اجتماعی است. با هم می خوانیم:

**شما یک همجنس گرای ایرانی هستید، یعنی چه؟**

ببینید، سوال شما از دو بخش تشکیل شده، همجنس گرا یک نوع گرایش جنسی و ایرانی یک ملیت است. فرد همجنس گرا شخصی است که از لحاظ روحی، جنسی و جسمی، تمایل به همجنس خود دارد، خواه می تواند مرد یا زن باشد. همجنس گرای ایرانی یعنی فردی با داشتن این مشخصات در جامعه ایران.

**چطور شد که همجنس گرا شدی؟**

من همجنس گرا نشدم. همجنس گرا بودم. سوالتان را با یک سوال دیگر جواب می دهم. چطور شد که شما، غیر همجنس گرا شدید؟ لطفا جواب بدهید..

**مسئله کمی تفاوت هست. بیشتر مردم دنیا، لااقل آنطوری که دیده می شود، مثل من هتروسکشوال (دگرجنس گرا) هستند، یا دست کم اینطور ادعا می کنند. وقتی من از شما این را می پرسم، منظورم این هست که چرا با دیگران و اکثریت جامعه، تفاوت داری؟**

این من نیستم که با دیگران تفاوت دارم. جامعه با من متفاوت برخورد می کند. همانطوری که در جامعه، افراد بلند قد و کوتاه قد، چاق و لاغر وجود دارند، در همین جامعه افرادی با گرایشهای جنسی متفاوت هم می توانند وجود داشته باشند. یک فرد می تواند به جنس مخالف یا به همجنس خود علاقه داشته باشد.

**اما خیلی ها، این تفاوت را به رسمیت نمی شناسند، یعنی این مثال شما را صحیح نمی دانند. همجنس گرایی به عقیده خیلی ها، یک انحراف است. یک اشتباه، یا یک بیماری است...**

اگر از نگاه علمی به قضیه بنگریم و بخواهیم جواب علمی برای این موضوع پیدا کنیم، می توان با مراجعه به مقالات علمی و پزشکی پیشرفته ترین کشورهای دنیا، مثل آمریکا، کانادا، استرالیا، ژاپن و قاره اروپا پاسخ سوال مان را بیابیم. حتی در بسیاری از کشورهای آسیای جنوب شرقی که پیشرفت علمی آنچنانی هم ندارند، این گرایش بدور از هرگونه تعصب و پیش داوری و عامی گرایی، یک موضوع صددرصد طبیعی و خواست جنسی فشری از افراد جامعه بنام همجنس گرا شناخته شده است. بسیاری از کشورها از جمله [آمریکا]، آلمان، هلند کلیه قوانین اجتماعی و حقوقی از جمله قوانین مربوط به ازدواج و فوت همسر، ارث و پذیرفتن فرزند را برای همجنس گرایان نیز به رسمیت می شناسند.

**یعنی تحقیقات علمی، این را ثابت کرده که همجنس گرایی انحراف نیست؟ بیماری نیست؟ تحقیقات به سادگی روشن می کنند که نه تنها بیماری نیست، که در بسیاری از موارد به علت وجود اسم انحراف بر روی این گرایش، این خواست منحرف شده و مشکلات جدی به بار آورده است.**

**ممکن هست در همین موارد مثال هایی از ایران بریزید؟**

به عنوان مثال، پسری را می شناختم که از نظر گرایش جنسی، همجنس گرا بود ولی بدلیل وجود تابوی

همجنس گرایی در ایران و نداشتن اطلاعات صحیح از جمله سوالاتی مثل: "من چه کسی هستم؟ و چه می خواهم؟" خانواده اش او را وادار به ازدواج با زنی می کنند و عروس بخت برگشته به لحاظ عدم برخورداری از لذات جنسی، درخواست طلاق از دادگاه می نماید و مرد از ترس کشف رازش، دست به خودکشی می زند. حال با نگاه به این مثال، چند نکته آشکار می شود:

**یک-** سرکوب غریزه جنسی مرد همجنس گرا و همسرش (نه این مرد از لحاظ جنسی ارضا می شد، نه آن زن). **دو-** پدیده طلاق. **سه-** از دست رفتن یک انسان بیگناه.

**شما از نداشتن اطلاعات صحیح گفتید و پاسخ به سوالات "من چه کسی هستم و چه می خواهم"، این یعنی چه؟!**

بسیاری از همجنس گرایان ایرانی که من می شناسم، بدلیل نداشتن اطلاعات کافی در مورد ذاتی جنسیشان دچار یک سردرگمی می شوند. نمی دانند که هستند؟ حتی در مواردی که نمی شود به راحتی از آن گذشت، دیده شده است که فرد همجنس گرا تغییر جنسیت داده و تبدیل به زن یا مرد شدن را، راه حل مناسبی برای مشکل لاینحل خود می داند. به نوعی می شود گفت که پس از ساعتها تفکر، به ناگهان پاک کن را برداشته صورت مسئله را پاک می کند. مخصوصا بخاطر بافت سنتی و مذهبی بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران (که همه چیز باید در چهارچوب شرع و عرف و مذهب و قوانین اسلامی بگنجد) علم سکسولوژی دستکاری شده و به جامعه گفته می شود که رابطه جنسی فقط در چهارچوب شخص فاعل و مفعول می گنجد. به این معنا که علم من در آوردی روانشناسی اسلامی به بازار می آید و متخصصینی را به زیر پوست این جوامع تزریق می کند که می خواهند همه چیز را در چهارچوب مذهب و سنت بگنجانند. از جمله علم سکسولوژی را، اگر بخواهیم کمی عامیانه تر صحبت کنیم، باید بگوییم که از نظر این به اصطلاح پزشکان و نظریه پردازان، انسانها از لحاظ جنسی فقط و فقط به دو دسته مرد و زن و رابطه متقابل بین این دو تقسیم خواهند شد. همان فاعل و مفعول. پس موجود بیچاره همجنس گرا از دید جامعه وجود خارجی نخواهد داشت یا یک وصله ناجور است. البته از آنجایی که همه قوانین سنتی و مذهبی تبصره هم دارند، روانشناسی اسلامی هم از این قانون مستثنی نیست و کلاه شرعی مخصوص به خود را دارد. نام این کلاه شرعی، تغییر جنسیت است!



**چرا تغییر جنسیت را کلاه شرعی می دانید؟**

ببینید، به عنوان مثال، علی یک مرد همجنس گرای ایرانی است. می خواهد با همان رفتارهای به اصطلاح اوا خواهرانه یا زنانه، به زندگی عادی خود ادامه دهد. (با توجه به اینکه از لحاظ جنسی، به مردها گرایش دارد). علم سکسولوژی در جوامع مدرن، لزومی نمی بیند که علی را وارد پروسه تغییر جنسیت کند. سلیقه جنسی علی، در علم سکسولوژی به رسمیت شناخته شده و نیازی به مرمت و بهسازی ندارد. اما در یک جامعه سنتی و مذهبی مثل ایران، علی یک شخص ناقص است. او همجنس گراست و همجنس گرا در روابط مردان و زنان مذهبی و سنتی جای نمی گیرد. پس مردسالاری حاکم بر این جوامع، علی را نه تنها یک انسان ناقص می بیند بلکه او را یک متجاوز قلمداد می کند که جوانمردی، مردانگی، مردسالاری و در نهایت سمبل های مرد ایرانی را

## پیر زشت

و آن پیر زشت که پسران و دختران ما را می دزد و با گیسوان درازش آنها را گره می زند، هنوز زنده است. با گذشت زمان، او انگشت نما می شد به رفتار و گفتار چنان با ادب و بی ریا و ناب که کلام بر لبانش گل آرامش و عشق و صداقت می شد.

او از دریچه بی شیشه و دور از دسترس اتاق فعلی اش، گریز برگ های خشکیده از گرمای بی مروتی را تماشا می کرد و درختان را که سرپا شکوفه می شدند اما خشکیده و میوه های رسیده با طعم کال آنها را که در باغستان زرد رنگ کنار اتاقش بر زمین می افتادند. در آن قسمت از حیاط که ویران شده بود اما خانمان سوز، آن شاخ و برگ درختان، دیوارهای ترک خورده از فریاد بی عدالتی را و سقف های فرو ریخته را می پوشانیدند و حجره ها و رواق های بدبو را جلوه ای از بهشت دروغین می ساختند. در آلاچیق های کنار دیگر حیاط، کیوتران کبود به جای زاغ های سپید نشسته بودند و چهچه مرغان لجن خوار جای نماز و نیایش هد هد زیبا را گرفته بودند.

آن سویی دیگر دریچه، در اتاق های ویران، سایه ساری گرم بود که در آن پروانه ها از غبار بال خود ابریشم مینافتند و در آتش می سوزانند و سکوت حیاط گاه گاهی با آمد و شد مارمولک ها در هم می شکست و عطر نرم برگ ها احساس مهر و شفقت درختان را که ریشه شان بر دیوارهای کهن چنبره زده بود، چند چندان می کرد و سوگواری می نمود.

درون اتاق که سرشار از بالاترین رنگها بود و خطوطی قدیمی و نو بر دیوار آن قاب شده بودند و درهای بس گران قیمت و آهنین که قفل هایی از الماس چند قیراتی بر بدن داشتند چیزی نبود جز رشته های پراکنده باد که از حق هق های اتاق نشینان در فضا پراکنده بودند و بوی آشنا و هراس انگیز دیدار میزبانان می دادند.

هیاهوی شهر آرامش دریچه او را در هم می شکست، واپسین ترانه غمگین مسافر، خنده مردی که گم بود، ناله ی زنی که پیدا شده بود، سکوت دادخواهی که خودش را تیرنه کرده بود، فریاد بی زبانی که گناهکار شناخته شده بود و چشمهایی که غرق در آبهای زلال و گونه هایی که خیس از آبهای شور شده بودند.

مسافر، خنده، ناله، سکوت، فریاد، چشم ها و گونه ها از پیش چشمش می گذشتند و این تصاویر به عطرهایی آغشته بودند. آسمان بوی خاک می داد، زمین بوی آب می داد، دیوار بوی ناله می داد و گیسوانش بوی گریه.

تاریکی فرا می رسید صدای فیچ و تق تق تالارها به گوش می رسید و خبری از سکوت پر جنجال می داد. حال چه کسی از بوسه حرف می زند؟ چه کسی از رنگ سرخ لاله حرف می زند؟ چه کسی از اشک مادر میدانند و اصلا چه کسی چه می داند؟

ناگهان صدای تق تق پایی به گوش رسید. آیا درست شنیده؟ آیا زمانی فرا رسیده که لاله سرخ معنای شقایق سیاه را بفهمد؟ آیا زمان آن رسیده که صدای چکش سکوت که بارها بر میز کوبیده شده بود با گیسوان آن پیر زشت آشتی کند؟ آیا زمان آن فرا رسیده که خوبی جای بدی را بگیرد و آیا واقعا زمانی است که حق معنا شود و برگی دیگر از درخت زرد و میوه ای کال و شکوفه ای بخشد تا معنای بهار در زمستان بهتر درک شود؟

دری کوبیده شد، اما این کدام درب بود؟ دری بود از درب های بهشت یا دری از درهای به حکمت باز و بسته شونده؟ آن در اتاق او بود که کوبیده می شد به آرامی اما پرمدا تر از همیشه. مردی خوش سیما با بوی عطر آب گل سرخ با پوششی در خور احترام که با دیدن او ناخداگاه تمام بدی ها و سرنوشت های پی آمده، اشتباهی نه چندان دور، غفلتی نه چندان کم و کلماتی نه چندان توانای معنا رساندن در ذهن تداعی میشد.

**"بلند شو فرزندم و با من بیا"**

چه دلنشین، چه با مهر، چه زیبا واژه هایی. کفش هایی داشت که از جلاقی به هدیه گرفته بود و بر پاهایش پوسیده

زیر سوال می برد. بنابراین علی نمی تواند یک مرد باشد. او را باید زیر تیغ جراحی به یک زن تبدیل کرد، به یک به اصطلاح خودشان ضعیفه، یک مفعول منفعل از دید یک جامعه مردسالار...

**بدر ایران، به شما به عنوان یک همجنس گرا چگونه نگاه می شد؟**

نمی شود به این سوال پاسخ قطعی و کلی داد. دیدگاه های مختلفی در این زمینه وجود دارد: دسته ای از افراد معتقدند یک همجنس گرا نه تنها جامعه را به انحراف و ابتذال می کشاند، بلکه خشم خداوند را متوجه این جامعه خواهد کرد. این گروه با توسل به احادیث و کتب آسمانی و تفسیرهای مربوط به آنها، نه تنها فرد همجنس گرا را یک مجرم تلقی می کنند بلکه وی را مستحق مجازات مرگ به طرق مختلف می دانند. (رجوع شود به قانون مجازات اسلامی و توصیه های مراجع تقلید مثل آیت الله موسوی اردبیلی و محمدی گلانی). دسته ای دیگر، با ملائمت بیشتری برخورد کرده و همجنس گرایی را یک بیماری می دانند که باید در جامعه ریشه کن شود تا نتواند افراد دیگر را مبتلا کند. دید و رفتار این گروه در مقابل همجنس گرایان شبیه به برخورد در مقابل یک بیمار مبتلا به جذام یا طاعون است. این دسته معتقدند همجنس گرا باید تحت نظر و مراقبت پزشکان مخصوص قرار بگیرد تا نه تنها گرایش خود را به دست فراموشی بسپارد، بلکه دیگر انسانهای همجنس گرا را به داخل این نظریه بکشاند: "تو بیمار هستی و باید درمان شوی!" عده ای هم حکم به تغییر جنسیت فرد همجنس گرا داده و او را یک موجود ناقص الخلقه، بین زن و مرد می دانند. عده انگشت شماری هم، این گرایش را یک بیماری ندانسته بلکه پارا فراتر از این گذاشته معتقدند انسانها با داشتن گرایشهای جنسی متفاوت باید آزادی زندگی مسالمت آمیز در جامعه داشته باشند.

**دوست دارم که مثالهای ملموس تری از برخورد مردم ایران با همجنس گرایان در خانواده، کوچه و خیابان بشنوم.**

در بسیاری از موارد خانواده ها فقط به رفتار خارجی یک فرد همجنس گرا نگاه کرده و هیچ در صدد یافتن خواست ها و مطالبات وی نیستند. مثلا به یک پسر همجنس گرا می گویند: چرا این لباس را می پوشی؟ چرا نوع آرایش موهایت با فلان هموزاده یا خاله زاده ات فرق می کند؟ حتی در مواردی که در ایران کم هم نیست، لغات کاربردی برای همجنس گرایان بسیار شدیداً لحن و زشت است مثل اوا خواهر، کونی، بچه آینه و لغات زشت از این دسته... لازم به تذکر می دایم که ممکن است فردی همجنس گرا باشد ولی ظاهرش نشان دهنده گرایش جنسیتش نباشد. در این موارد مشکل چند برابر می شود. فشارهای خانواده و اجتماع بر این دسته، مضاعف است. برای مثال، ازدواج های اجباری و متعاقب آن طلاق و زندگی های نافرمانی پیش می آید که نمونه ای ذکر شد...

**در پایان دوست دارم پرسیم، آیا شما روزی را می بینید که در ایران با توجه به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، همجنس گرایان و گرایش آنها یک بیماری یا انحراف تلقی نشود و از طرف هیچ مرجع حکومتی، قضایی، نظامی، سیاسی و نیز اعضای اجتماع مورد خشونت و فشار قرار نگیرند؟**

این بستگی به این دارد که چقدر به جامعه اطلاعات صحیح داده شود، چه اندازه مراجع علمی در دسترس عموم قرار گیرد. امروزه با وجود اینترنت دسترسی به داده های علمی در این مورد آسانتر شده و سانسورهای حکومتی کاربردش را رفته رفته از دست می دهد. ممکن هست تعداد زیادی از ایرانیها، همین گفتگوی ما را بخوانند و شاید برای اولین بار، یک همجنس گرا فرصت می یابد تا با هم وطنانش به گفتگو بنشینند. در صورتی که در گذشته این امکان وجود نداشت. تا مادامی که مسائل جنسی در جامعه ایران، تابو است نمی توان انتظار داشت گرایش همجنس گرایی به عنوان یک گرایش اقلیت، به رسمیت شناخته شود.

**با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیارم گذاشتید...**

## پایان یک اشتباه!!! او مرد است یا زن؟

نوشته: لین کانوی - ترجمه: علی ملائکه

هویت جنسی، یکی از بنیادی ترین بخش های هویت یک فرد به مثابه موجودی انسانی است. اولین سوالی که هر کس در رابطه با ما می پرسد این است که "او مرد است یا زن؟؟" در عین حال اغلب افراد عمیقاً به هویت جنسی شان نمی اندیشند. در مورد درکشان از دختر یا پسر بودن، مرد یا زن بودن به تامل نمی پردازند. خرد متعارف به ما می گوید که افراد پسر یا دختر هستند، دخترها بزرگ می شوند و به زن تبدیل می شوند و پسرها به مرد. تنها دو امکان وجود دارد و شامل این هستند یا آن. پسر یا دختر بودن در هنگام تولد از روی دستگاه تناسلی خارجی آشکار است. اما آنچنان که خواهیم دید حقیقت به این سادگی نیست.

**چه چیز جنسیت ما و چه چیز هویت جنسی ما را تعیین می کند؟!**

جنسیت یک انسان در ابتدای بارداری هنگامی معین می شود که در صورت وجود ترکیب کروموزومی XY، نمود جنسی اولیه جنین تستسترون ترشح خواهند کرد و در نتیجه دستگاه تناسلی داخلی و خارجی شکل مردانه خواهد یافت و اگر ترکیب کروموزومی XX باشد، غدد جنسی اولیه تستسترون ترشح نخواهند نمود و در غیاب تستسترون دستگاه تناسلی داخلی و خارجی شکل زنانه خواهند یافت. در عین حال انواع مختلفی از بیماری های مختلف نیز ممکن است در قسمت های مختلف این مسیر نمو اختلال ایجاد کند و اشکال مختلفی از ایهام دستگاه تناسلی خارجی و نقصان های دستگاه های تناسلی داخلی را بوجود آورند.

مسئله دیگر هویت جنسی یا Gender است یعنی درک ما از مرد و زن بودن مان است. کودک در حدود سه سالگی هویت جنسی پیدا می کند و خود را پسر یا دختر می خواند. اما این هویت جنسی چگونه بوجود می آید؟

وجود نوزادانی که از لحاظ کروموزومی مرد بودند اما به دلایل مختلف ژنتیکی که به طور مثال عدم پاسخ دهی بافت های دستگاه تناسلی به هورمون مردانه می شود، دستگاه تناسلی خارجی زنانه پیدا می کردند و بعد هم به صورت دختر بار می آمده اند و نیز بسیاری از حقایق ابتدایی در مورد اینترسکس ها (افراد دارای دستگاه تناسلی خارجی مبهم یا مخالف با جنسیت ژنتیکی آنها) در چندین دهه گذشته باعث شده بود که دانشمندان این نظریه را بپذیرند که هویت جنسی در هنگام تولد خنثی است و بعد در ابتدای کودکی، هنگامی که کودک نوع دستگاه تناسلی اش را می شناسد و سپس در روند بزرگ شدن در خانواده و جامعه هویت جنسی زنانه یا مردانه را بدست می آورد. واضح و طرفدار اصلی این نظریه دکتر "جان مانی" از دانشگاه جانزهاپکینز آمریکا بود.

بر اساس این نظریه، کودکی که دستگاه تناسلی خارجی زنانه دارد و به صورت یک دختر بزرگ می شود، مستقل از آنکه زن هایش چه باشند، هویت جنسی زنانه پیدا می کند و به همین ترتیب مردان. بنابراین اگر اختلالی در هویت جنسی کودک ایجاد گردد و یا اشکالی در نوع رفتار خانواده با او به عنوان پسر یا دختر موجود بوده است یا اینکه کودک به نوعی اختلال روانی یا هذیانی مبتلا است پس تصحیح مشکلات هویت جنسی از طریق روانپزشکی ممکن است، با فرض که این "اختلال روانی" قابل درمان است.

تحول دیگر به دهه ۱۹۶۰ مربوط می شود. پیشرفت های زیادی در جراحی پلاستیک صورت گرفت امکانات جدید جراحی پلاستیک همراه با این نظریه که هویت جنسی اساسی صرفاً روانی- اجتماعی دارد، باعث شد که پزشکان جراحی های "تصحیحی" را برای انواع مختلف ایهام های دستگاه تناسلی یا اینترسکس ها در دوران نوزادی توصیه کنند. تصور بر این بود که اگر در دوران نوزادی دستگاه تناسلی خارجی با جراحی پلاستیک به شکل مردانه یا زنانه درآید و کودک مطابق با این دستگاه تناسلی خارجی ایجاد شود، در خانواده و جامعه بزرگ شود، نهایتاً هویت جنسی طبیعی خواهد داشت.

بود. بلند شد اما انگار چلاقی صاحب کفش میراث خود کفش بود و ناتوانی پاها را به ارمغان آورده بود. بلند شد اما تا به حال اینگونه بر پا نایستاده بود، زانوهایش چنان بودند که دیگر مایل به خمیدن نمی شدند، پاهایش چنان بر زمین چنگ انداخته بودند که انگار دیگر زمین را لمس نمی کردند، بلند شد اما نه به قوت خود. دست های او بود که او را کمک داد تا برخیزد و این احساسات در او متبلور شود. چه زیبا واژه هایی. تا به حال چنین والدینی را بر خود ندیده بود و هیچگاه طعم این گونه فرزند بودن را مجسیده بود. به راستی چقدر با شفقت این کلمه ادا شده بود. هیچ گاه کسی این چنان بر دري به انتظار او نبود، همیشه عمر تنها و بی کس بود و هیچ کس در هیچ شام گاهی در کنار شمع هایی سوزان بر روی میز شامی از عشق به انتظار قدم های او ننشسته بود. چه زیبا واژه هایی. تا به حال هیچ کس از او دعوت نکرده بود که هم قدمش شود، همیشه بی کس وار قدم بر می داشت اما اکنون کسی به انتظار هم قدمی او ایستاده بود با چشمانی خیس از اشک های شیرین. با من بیا و با من بیا و با او رفت.

با او رفت و چه چیزهایی که ندید! او رفت تا دیوار ترک خورده را از نزدیک ببیند. او رفت تا برگ های زرد را از نزدیک ببیند. او رفت تا زمزمه های مغفرتی دروغین را بشنود. او رفت تا چارپایه ای کوتاه را ببیند. او رفت تا میوه های کال و شکوفه های خشکیده را از نزدیک ببیند. او رفت تا کسی را ملاقات کند که از کودکی از او هراسان بود، از کودکی وعده دیدار او داده شده بود، از کودکی بوی ان را استشمام می کرد اما راهی جز رفتن نداشت زیرا که اگر نمی رفت پاهایش از او شاکمی می شدند پس ناچار به رفتن بود و هرگاه فکری برای تغییر جاده اش داشت پاهایش می رفتند اما او را با خود نمی بردند. او رفت تا آن وعده موعود را ملاقات کند. او رفت تا آن تنه خشکیده درختی را ببیند که گیسوانی از لیاف داشت و او را زینت بخشیده بود. او رفت تا آن را ببیند و گیسوانش را به ناچار لمس کند و از آن گردن بندی زمرد سازد و بر گردن خشکیده خود افکند و فطرات چکیده چشمانش را به آن هدیه کند. آری او رفت تا آن پیر زشت را ببیند و زشتی اش را برای یکبار دیگر افزایش دهد.

او رفت و دید و خاطره ای به جا گذاشت. خاطره ای که تلخ تر از بادام های بی مروت است، خاطره ای که شکافنده تر از دشنه جلاخان تاریخ است، خاطره ای که آبخار سازان چشم همجنس های او است. خاطره ای که بهتر از ملاقات با ازدهای خفته پایین کوهی بود که او پرتاب می شد. خاطره ای که بهتر از آجرهای دیواری بود که بر سر او خراب می شد و هزاران بد و بدتر. آری این سرنوشت نوید داده شده کسی بود که گرایشی داشت از دل و سرشت خود.

**آری او یک همجنسگرا بود که اعدام شد.**

آرشام پارسی

## پای صحبت شما

**خاک و کفش:** ما هم اکنون خاکیم، اما مطمئنیم که کوهی خواهیم شد بزرگ، کوهی خواهیم شد استوار، کوهی خواهیم شد بلند، کوهی خواهیم شد که هیچکس توان صعودش را در خود نیابد. آری، اکنون ما خاکیم و شما کفش، و بر ما پا می کوبید تا به جاده ای برسید. بکوبید و آنچنان بکوبید تا از درون خالی شوید و دیگر حرفی را در گلو نیابید؛ اما این طولانی نیست زیرا که ما دیگر تنها نیستیم، ما با هم هستیم، ما خاک بودیم اما اکنون کوه هستیم.

ای کفش ها بروید و بگردید و خاکی دیگر برای خود بیابید تا آنها را لگدمال کنید و پا به جاده خود گذارید، اما بدانید ما کوهی هستیم در امتداد جاده شما و جاده شما به ما ختم خواهد شد، به خاک های کوه شده. اما ما با شما فرق داریم، ما کفش نیستیم، ما کوهیم، ما از خاک مقدسیم.

ما با آغوش باز در انتظار مسافران جاده ای هستیم که به ما ختم می شود، به خاک های کوه شد.

برادر کوچک شما - یک همجنسگرا

پیش شجاعانه به چالش با نظریه های جان مانی برخاسته بود رقم زد. میلتون که اکنون پروفیسور دانشگاه بود همیشه به نتایج کارهای مانی مشکوک بود. در طول سالها او مطالعات پژوهشی بسیاری انجام داد و مقالات متعددی به چاپ رسانده بود تا دست کم دیگران را قانع کند که ان امکان وجود دارد که هویت جنسیتی ذاتی و هنگام تولد تعیین شده باشد. اما در غلبه نظریه مانی در این حوزه مطالعاتی کسی به حرف او گوش نمی کرد.

دیاموند در ابتدای دهه ۱۹۹۰ سعی کرد که "جون" را که احتمالا اکنون می باید زنی بالیده بود و اساس نظریه مانی بود را پیدا کند. دیاموند که صرفا به دنبال مطمئن شدن از گزارش های جان مانی از سیر زندگی "جون" بود، وقتی او را یافت با شگفتی دریافت که "جون" هیچگاه خود را دختر نمی دانسته و اکنون مردی متاهل است.

## مهمترین اندام جنسی مغز است

معلوم شد که جون از همان دوران کودکی خود را پسر می دانسته و در برابر فشارها برای وارد کردنش برای رفتار دخترانه مقاومت می کرده است. جون که در سن بلوغ هنوز از جراحی اش بی اطلاع بود در برابر تلاش های پزشکان و خانواده اش برای زنانه کردنش با هورمون های جنسی و جراحی های بیشتر مقاومت کرد. او بعد ها با جراحی مجدد تغییر جنسیتی، خود را مرد بدل و ازدواج کرد. به این ترتیب دستگاه تناسلی خارجی دخترانه و بار آمدن به صورت دختر نتوانست حس سرشتی او را از هویت جنسی واقعی اش تغییر دهد. جان مانی در طول این سالها به خوبی از وقایع زندگی جون آگاه بود اما عمده شواهد مخالفت نظریه اش را برای ده ها سال مخفی کرد.

دیاموند با همکاری سیگماندسون کاری طاقت فرسا را پیش گرفتند که آنچه را که واقعا برای جون که اکنون دوباره جان شده بود، رخ داده بود را مستند کنند و مقاله ای را برای انتشار آماده کردند. آن مقاله آنقدر بحث برانگیز بود که بسیاری از نشریات پژوهشی از چاپ آن خودداری کردند. آنها نمی توانستند شواهدی را که در جلوی چشمان قرار دارد باور کنند.

این مقاله نهایتا با عنوان "تغییر جنسیت هنگام تولد: بازبینی مجدد و دلالت های بالینی" در نشریه ای به چاپ رسید. سپس طوفانی در رسانه ها و جامعه پژوهش گران به پا خاست. جان مانی به خاطر ارائه شواهد دروغ و پنهان کردن شواهد مخالف در موردی که اساس کل نظریه هویت جنسی اش بود علنا مفتضح شد. دو سال بعد جان کالاینتو مشروح داستان را در کتابی پرفروش "انطور که طبیعت آن را ساخت" به چاپ رسانید. جان کولاینتو برای اولین بار در مقاله ای در نشریه "رولینگ استون" در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷ با نام داستان حقیقی جان/جون توجه عموم را به قضیه جلب کرد. او در آخرین صفحه مقاله اش نوشت: "... داستان جان بنای نظریه هایی را که جان مانی از دهه ۱۹۵۰ ساخته بود به لرزه درآورده و مشخص شده است خطای اصلی در نظریه ای است که بر بیشتر قرن بیستم حاکم بوده است." زیگموند فروید بود که در ابتدا اظهار کرد رشد روانشناختی سالم یک کودک به صورت دختر یا پسر عمدتا به حضور یا غیبت آلت تناسلی مردانه بستگی دارد. برداشتی که به محور نظریه مانی درباره رشد جنسی بدل شد و دلیل غایبی برای تبدیل کردن "جان تیسن" به یک دختر. برداشتی که امروز برداشت های عصب - زیست شناختی در حوزه جنسیت آن را به کناری نهاده است و دانشمندان پیشگام را به همان نتیجه رسانده است که دکتر رابنر از پژوهشگران این حوزه این طور بیان کرده است: "مهمترین اندام جنسی، آلت تناسلی خارجی نیست، مهمترین اندام جنسی، مغز است."

### پس هویت جنسی چگونه بوجود می آید؟

شواهد علمی فزاینده ای در دست است که ساختارهای تثبیت شده مغز پیش از تولد احساسات ذاتی هویت جنسی را بوجود می آورند. به نظر می آید که بخشی از مغز (هیپوتالاموس در ناحیه BSTC) تعیین احساس درونی هویت

دکتر "جان مانی" از دهه ۱۹۵۰ به تدریج به مرجع مسلط در مطالعات هویت جنسی تبدیل شد و طرفدار اصلی چنین درمان هایی بود. او طرفدار پروپاقرص روانشناسی رفتارگرا بود که بر مبنای آن ذهن نوزاد چون تابلوی سفیدی است که هیچ خلصت ذاتی و شخصیتی در آن وجود ندارد.

انگیزه جراحی های تصحیحی فوق حل کردن به اصطلاح "اضطرار اجتماعی" بوجود آمده بوسیله تولد نوزادان با دستگاه تناسلی مبهم بود. خود وجود چنین نوزادان اینترسکس در طبیعت با گوناگونی های مختلف در دستگاه تناسلی، دو شعبگی دقیق مرد - زن را در فرهنگ ما دچار مخاطره می کند. بنابراین تصور این نظریه پردازان این بود که وجود این نوع نوزادان بسیاری از قید و بندهای مورد سوال قرار داد. والدین و پزشکان تحت فشار بسیار شدید اجتماعی قرار داشتند که این ابهام و گوناگونی را بر طرف کنند و جان مانی هم منطق تئوریک این اعمال جراحی تصحیحی را فراهم آورده بود و به آنها ظاهری علمی بخشیده بود. از آن پس هزاران جراحی به اصطلاح "تصحیحی" بر اساس این نظریه که هویت جنسی ساخته اجتماع است در امریکا انجام شد. نکته تعجب آور عدم وجود یک پیگیری سازمان یافته علمی در مورد سرنوشت بعدی این نوزادان بود. در همان سالهای اول این جراحی ها، بسیاری از دانشمندان حفظ احتیاط را در مورد آنها گوشزد کردند. چهره بارز این افراد پژوهشگر جوانی به نام "میلتون دیاموند" بود که اکنون استاد دانشگاه هاوایی امریکا است. او زمانی که دانشجوی رشته دکترای بود در مقاله ای در سال ۱۹۵۹ تحت عنوان "ارزیابی انتقادی انتزونی رفتار جنسی انسان" به انتقاد از نظرات دکتر جان مانی پرداخت. نظرات دیاموند بر اساس مشاهدات در تجربیات با حیوانات بود. او در آن زمان نوشت "شواهد زیست شناختی، روانشناختی، روانپزشکی، انسانشناختی و عدد شناسی بیانگر آن است که هویت جنسی از همان دوران جنینی در مغز به طور ذاتی پیاده سازی می شود."

اما این برداشت ها که انسانها "در مسئله جنسیت از تاثیرات تکامل زیست شناختی فراتر رفته اند" و این جنسیت و هویت جنسی بر اساس اجتماع شکل می گیرد آنقدر در جامعه پزشکی نفوذ داشت که کسی به سخنان دیاموند گوش نداد. تحت تاثیر جان مانی، مبلغ بزرگ این حوزه این نظریه بر تمام نیمه دوم قرن بیستم حکم فرمایی کرد. تنها در اواخر قرن بیستم بود که پرسش های سرکوب شده دوباره سربرآورد و یک مورد نادر اتفاقی پیگیری یکی از نوزادان تحت جراحی تصحیحی قرار گرفته، آشکار کرد که هیچ گاه مسیر زندگی این نوزادان آنچنان که دکتر مانی پیش بینی کرده بود، نبوده است.

## مهمترین اندام جنسی آلت تناسلی نیست

### مورد جان / جون

دکتر جان مانی دهه ها قبل به والدین نوزادی پسر به نام جان که در یک حادثه پزشکی آلت تناسلی خود را از دست داده بود پیشنهاد کرد که نوزاد را با جراحی به دختر تبدیل کنند. بر اساس این نظریه که در اینصورت می توان نوزاد را به دختری طبیعی پرورش داد و نه "پسری غیر طبیعی". این مورد برای پژوهش های علمی بسیار با ارزش بود زیرا این نوزاد دارای دوقلوی همسان بود که از لحاظ ژنتیکی کاملا مشابه او بود و به این ترتیب این مورد می توانست اساسی برای مطالعه رشد هویت جنسی باشد.

در هر حال اولین گام باقیمانده آلت تناسلی پسر برداشته شد و او بصورت یک دختر بزرگ شد و جان به جون تبدیل شد. جان مانی ده ها سال مورد جان/جون را مداوما به عنوان یک پیروزی نظریه اش ارجاع می داد. دکتر به بهانه حفظ رازداری به هیچکس اجازه نمی داد به "جون" نزدیک شود و جزئیات زندگی او را دریابد. مورد جان/جون به تدریج آنقدر افسانه ای شد که به سنگنبای پشتیبان نظریه او در مورد هویت جنسی بدل شد. در طول این سالها در آن هزاران جراحی تصحیحی بر اساس نظریه او بر روی نوزادان انجام شده بود. فرجام ماجرا را میلتون دیاموند، همان دانشجوی جوانی که ۴۰ سال

رسیده اید که حرف یکدیگر را نمی فهمید و هم دیگر را بدون منطق و به اصطلاح "یک کلام" متهم نموده و بحث را بی نتیجه رها کرده اید. به نظر شما دلیل این اتفاقات چیست؟ چه باید کرد که دیگران ما را درک نموده و باور کنند و به عقاید ما احترام بگذارند؟ دلیل و راه حل آن شاید آسان نباشد اما مشکل هم نخواهد بود.

زمانی من باید توقع داشته باشم که دیگران حرف من را باور کنند که من در ابتدای امر خودم، حرف خودم را باور داشته باشم. اگر من ایمان کامل به گفته یا کردارم نداشته باشم جای چه توقعی هست که دیگران آن را باور کنند!!! این توقع کاملا بی جا و حتی خنده دار هم هست. نیست؟

اگر من واقعا خودم را باور داشته باشم و اعمالم را مبتنی بر باورهایم بدانم، مطمئنا قدرت دفاع و قانع سازی دیگران را پیدا خواهم نمود اما زمانی که من هنوز به واقع به خود باوری نرسیده ام چطور می توانم دیگران را قانع و آگاه سازم. شایان ذکر است که باور داشتن تنها بر زبان آوردن آن نیست، بلکه این خودباوری، نتیجه مطالعه و خودشناسی فرد است. این بدان معنی نیست که فرد نظر خود را به خود القا کرده و به باور کاذب دچار شود در اینصورت نه تنها مشکل حل نشده بلکه بیشتر هم خواهد شد. نه دیگران باور دارند و نه خود شخص باوری صحیح از خود داشته و پس از مدت زمانی کوتاه دوگانگی ها و تضادها بروز نموده و ارمغانی جز سلب آسایش ندارند. بیشتر از این سخن به درازا نمی کشم و با ذکر مثالی کوتاه و واقعی ادامه این نظر را به خود شما واگذار می کنم:

یک روز فردی را دیدم که از یکی از سازمان های بین المللی درخواست حمایت کرده بود، پس از کمی صحبت و شنیدن مشکلاتش نکته بسیار مهمی را به زبان آورد که بد نیست شما هم از آن مطلع باشید. صحیح نیست که کم و کیف مشکل او را مطرح کنم اما نکته قابل توجه اینجا بود که او بسیار نگران و مضطرب بود از اینکه آیا تحت حمایت قرار خواهد گرفت و آن سازمان او را باور خواهد کرد یا نه. معتقد بود که همه چیز به شانس بستگی داشته و دعا می کرد که حرف ها و ادعاهایش را باور کنند و حمایت شود.

خیلی جالب بود، ادعا داشت که مشکلاتش اساسی و مهم است ولی آرزو داشت که او را باور کنند و از این بابت بسیار نگران بود!!!!

به او گفتم: تو واقعا مشکل داشتی و این امر باعث شد که درخواست حمایت کنی و با نگرانی در انتظار پاسخ آنها هستی، آیا مورد حمایت قرار گرفتن را حق مسلم خود می دانی یا نه؟ آیا واقعا نیاز به حمایت داری؟ آیا واقعا مشکل داشتی؟ آیا راه صحیحی برای برطرف سازی این مشکلات تو نبوده و تو نیازمند کمک دیگران هستی؟ اگر این چنین هست مطمئن باش که مورد حمایت قرار خواهی گرفت اما این را فراموش نکن که اگر بتوانی حقیقت را از هر کس مخفی نگه داری از خودت پوشیده نیست و تنها و تنها تو هستی که با خودت بی پرده ای، پس اگر هنوز این نیاز را باور نداری، اگر هنوز واقعا خودت را نیازمند حمایت نمی دانی و همه چیز را شانس می دانی چطور متوقع هستی که دیگران تو را باور کرده و حمایت کنند؟!!!! اگر واقعا نیازمندی هایت را باور داشتی، مطمئن می بودی که موفق خواهی شد و نگران نمی شدی. پس هنوز به خودباوری و اعتماد به نفس کامل نرسیده ای، هنوز تو خودت را باور نکرده ای که نگران هستی، آیا با این تفصیل به آنها حق می دهی که تو را باور کنند؟!!!! این توقعی بی جا است.

من از او تنها این چند سوال را پرسیدم و این باعث شد که چند دقیقه ای ساکت شده و به فکر فرو رود و نتیجه افکارش را تنها با یک کلمه **نمی دانم** بیان کند.

براستی زمانی می توانیم توقع داشته باشیم که دیگران ما را باور کنند که با اتکای به خود باوری واقعی، اعتماد به نفسی داشته باشیم تا بتوانیم از حق و حقوق خود دفاع کرده، بر روی دیگران تاثیر گذار بوده و آنان را به درستی قانع ساخته و احترام گذار خود نماییم.

جنسی است. این ناحیه در مراحل اول دوره بارداری بر حسب محیط هورمونی مردانه یا زنانه موجود در جنین یا رحم، در یک فرایند نقش پذیری ساختاری خاص بدست می آورند. اگر ساختارهای مغزی در این مرحله بارداری مردانه یا زنانه شوند، فرد با هویت جنسی پسر یا دختر بوجود می آید، جدا از آنکه ترکیب کروموزومی یا دستگاه تناسلی خارجی او چه باشد. بنابراین کاملا امکان پذیر است که فردی هویت جنسی مخالف ترکیب کروموزومی خود داشته باشد.

مثلا در اختلالی به نام نشانگان عدم پاسخ دهی کامل به اندروژن به رغم ترشح تستسترون از غدد جنسی جنینی که ترکیب کروموزومی XY دارد بافت های هدف به دلیل اختلالی ژنتیکی به اندروژن پاسخ نمی دهند. در نتیجه احتمال دارد مانند دستگاه تناسلی خارجی که به علت عدم پاسخ به اندروژن زنانه می شوند ساختارهای مغزی شکل زنانه بخود بگیرند بنابراین نوزاد برغم کروموزوم XY هویت جنسی دختر را در سالهای بعد بروز می دهد. این مشاهدات تاثیر گذار، غیر قابل انکار و بی سابقه پارادایم پیشین اندیشه را جابجا کرده است و همچنین حوزه ای از علم را که پیش از این تحت سلطه اطلاعات غلط بود. این جابجایی در مورد گالیله از "جهانی زمین مرکز" به "جهانی خورشید مرکز" بود، در مورد تکوین هویت جنسی این جابجایی از نظریه "دستگاه تناسلی خارجی + نحوه بزرگ شدن کودک" به نظریه تکوین "عصب - زیست شناختی" است.

استلزامات این جابجایی پارادایم بسیار گسترده است بخصوص در مورد نحوه برخورد با افرادی که از اختلالات هویت جنسی رنج می برند. به جای آنکه احساس هویت جنسی را "روانشناختی" بشماریم، اکنون می توان هویت جنسی را ماهیتا "عصب شناختی" شمرد. در پایان نتیجه گیری های دکتر ویلیام راینر متخصص اطفال و پژوهشگر بیمارستان جانز هاپکینز، که بر اساس کارهایش در مورد کودکان با دستگاه تناسلی مبهم است، که در مقاله ای تحت عنوان "مرد بودن یا زن بودن، مسئله این است" آمده است می آوریم که چشم اندازی کلی از چگونگی برخورد با مسئله جنسی بدست می دهد: "در مرتبه آخر این خود کودکان هستند که می توانند و باید تعیین کنند که هستند و چه هستند. وظیفه ما پزشکان و پژوهندگان گوش دادن و آموختن است. تصمیم گیری های بالینی باید نهایتا نه بر اساس پیش بینی های کالبد شناختی و نه بر اساس "تصحیح" کارکرد جنینی باشد، چرا که پرسش موجود نه مربوط به اخلاق است و نه به عواقب اجتماعی، بلکه پرسش بر سر مناسب ترین مسیر برای محتمل ترین الگوی رشدی روانی جنسی یک کودک است، به عبارت دیگر به نظر می رسد اندامی که تعیین کننده تکوین روانی - جنسی است، نه اندام های تناسلی خارجی بلکه مغز است."

## نوید زندگی

بزرگی سراسر به گفتار نیست

دو صد گفته، چون نیم کردار نیست

(فردوسی)

**آیا دوست دارید دیگران شما را باور کنند؟**

مسئله پاسخ شما آری خواهد بود؛ این طور نیست؟

هر شخصی در هر شرایطی مایل است که دیگران او را درک کنند، باور کرده و احترام بگذارند. هیچ کس از بی احترامی و خرسند نیست، هیچ کس از اینکه بر او خرده بگیرند و اعمال و رفتارش را محکوم کنند خوشحال نمی گردد اما شاید بارها و بارها در زندگی گذشته و حال خود شاهد این ناباوری ها و بی حرمتی ها بوده باشید!!!

براستی چرا این اتفاق رخ می دهد؟ چرا وقتی که بر ما خرده می گیرند از پاسخ دادن امتناع می ورزیم و اگر هم عکس العملی نشان دهیم بیشتر بر مبنای جانب داری و به اصطلاح حرف خود را به کرسی نشاندن هست؟!!!

حتما این اتفاق را حتی برای یک بار در زندگی خود لمس کرده و با آن مواجه شده اید. نتیجه آن چه بوده؟ آیا موفق شده اید و طرف مقابلتان را قانع کرده اید و همه چیز به خوبی سپری شده یا اینکه بعد از مدتی بحث و گفتگو به این نتیجه

می توانند چیزهای جدیدی را ببینند و مجبورند آنها را بر روی شبکه چشم خود تحمل کنند اما مطمئن باشید این تحمل، مدت زمان طولانی نخواهد داشت زیرا بزودی به آن تصاویر عادت می کنند به طوری که دیگر آنها را نمی بینید گرچه تعدادشان بیشتر شده باشد.

اما کسانی که مایل نیستند کره کوچک و خوشگل چشم خود را به دست چرخ زمان سپارند می توانند از قسمت بعدی این شعر بهره برده و بگویند: کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ، کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناور باشیم. و به این امر اکتفا کرده و سعی کنند اگر آنها را قبول ندارند اما در کنار خود جای دهند و محکوم شان نکنند زیرا آنها وظیفه تشخیص و حکم نمودن را ندارند و تنها شاید می توانند در افسون و حیطه آن گشتی زده و بیرون آیند و این راه کمی منطقی تر و عادلانه تر به نظر می رسد زیرا نه هیت انسانی خود را از دست می دهند و نه در زندگی دیگران مداخله کرده و مشکلات و مصائبی را بوجود می آورند و همه باهم و در کنار هم به یک همزیستی بزرگ دست خواهند یافت.

به امید روزی که جوی آبی به گلزار گل های سرخ جوانی که از بی آبی پژمرده شده اند رسیده و آنها را شاداب و پربارچه سازند. تا خود گل ها نیز از آن آب بهره برده و چشم های خود را بشویند و در افسون یکدیگر غوطه ور شوند.

دوستدار شما - علیرضا

## همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی



برگزیده شده از کتاب "شاهد بازی در ادبیات فارسی" تألیف استاد سیروس شمیسا، چاپ اول سال ۸۱، فصل پنجم: شاعران معروف سبک عراقی، حافظ، صفحه ۱۶۵

بی شک معشوق غزلیات حافظ هم مانند دیگر شاعران قدیم، مذکر است. این سنت شعری در زمان او بحدی قوی بوده است که او توانسته از شاهان آل مظفر در غزل به مانند معشوقی سخن گوید، می گویند که معشوق شعر او گاهی ممدوح است و گاهی

معبود آسمانی و گاهی معشوق زمینی. حافظ گاهی صریحا از معشوق مذکر سخن گفته است که من باب نمونه چند غزلی نقل می شود:

در مدح فرخ که ظاهرا غلامی بوده است:

دل من در هوای روی فرخ

بود آشفته همچون موی فرخ

به جز هندوی زلفش هیچکس نیست

که برخوردار شد از روی فرخ

سیاهی نیک بخت است آن که دایم

بود همراز و هم زانوی فرخ

شود چون بید لرزان سرو آزاد

اگر بیند قد دلجوی فرخ

بده ساقی شراب ارغوانی

به یاد نرگس جادوی فرخ

دوتا شد قامت هم چون کمانی

زغم پیوسته همچون ابروی فرخ

نسیم مشک تاتاری خجل کرد

شمیم زلف عنبروی فرخ

اگر میل دل هر کس به جایی است

بود میل دل من سوی فرخ

غلام همت آنم که باشد

چو حافظ بنده و هندوی فرخ

\*\*\*\*

یک جمله پند آموز، کلید راه حل ماست :

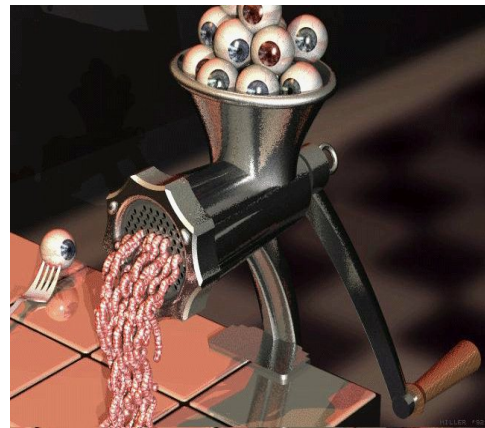
"همه چیز به خود تو بر می گردد"

آری به همین راحتی، اما آیا واقعا راحت هست؟ سخت نیست، اما راحت راحت هم نیست!!!

شاید حرف های من خالی از اشکال نباشد، اما به گفته های خود ایمان دارم؛ بنابراین آرزو می کنم که نظرات شما را شنیده از آن بهره برده و رشد نمایم.

ارادتمند شما - نیما

## چشمها را باید شست



با دیدن این تصویر ناخودآگاه به یاد شعری از سهراب سپهری افتادم، نمی دانم چرا، اما این موضوع مرا به آن یادداشت چند سطر در آن باب بنویسم. شاید شعر "صدای پای آب" او را خوانده باشید، شعری است بسیار جالب و به نظر من چند برابر آموزنده، طولانی است اما تکه ای از آن بیش از همه معروف است و آن اینست:

**چشم ها را باید شست**

**جور دیگر باید دید**

**کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ**

**کار ما شاید این است که**

**در افسون گل سرخ شناور باشیم**

چقدر زیبا و پر معنا، ساده اما پر بار، آری هستند چشم هایی بسیار آلوده و غبار گرفته، همه چیز را کدر و کثیف و بی ارزش می بینند، هیچ چیز مثل خود آنها شسته و رفته نیست باید عوض شوند باید خودشان را تغییر دهند و هزار باید و نبایدهای که برایشان مقرر می کنند اما غافل از اینکه اشکال از آنهاست، این چشم های آنان هست که به درستی نمی بیند، این چشم های آنها هست که مایلند همه چیز را از دیدگاه خود ببینند و زمانی که پیشنهاد می شود پاکیزه شوند همه چیز عجیب و غریب به نظر آمده و به اصطلاح دوره آخر زمان شده.

وقتی که کمی سعی می کنند که توصیف چیزهایی که تا به حال ندیده اند را بشنوند، وضع بدتر شده و از ترس دیدن آنها چشم های خود را بسته تر و باید و نباید ها را بیشتر می کنند. اما وقتی می شنوند که چشم ها را باید شست و جور دیگر باید دید، لرزه بر اندام شان می افتد و برای فرار از اتفاقی که خواهد افتاد ادعا می کنند که چشم آنها توان دیدن این چیزهای جدید را نداشته و توانایی و قدرت ادراک آنها به همین اندازه است، زمانی که چشم بزرگتری داشتند، ای به چشم جور دیگری خواهند دید.

شاید این عکس چاره این افراد باشد، کسانی که با این مشکل مواجه هستند می توانند چشمهای خود را برای مدت زمانی کوتاه در آورده و همه را با هم میکس کرده و از چرخ رد کنند تا با مخلوط آنها کره چشمی بسیار بزرگتر بسازند و همگی به صورت مشترک از آن سود ببرند. از این راه



## نبرد احساسم

از چه بنویسم و از کجا بنویسم، از احساسی که در من دگرگون است و جلادی به نام ترس از اینکه او با اطلاع از این حس دگرگون ناراحت شود یا شاید خاطرش آزرده شود. فکر آزار او نرگس چشمانم را با آتش گذاخته محبت او پژمرد و نگاهم را از چهره اش بر زمین انداخت تا مبادا بلور دلش ترک بردارد و مرغ کلامم را در قفس غم زندانی نمود تا مبادا سخنی بیرون پرد تا مایه غم وی گردد و دستان سردم پیوسته از انتظار برای دستان گرم و وجود معصومانه اش خسته می گردید و همراه با یخ غرور وجودم بر زمین می افتاد.

با وجودم می کوشیدم تا آرامش را به او هدیه کنم اما در عوض ناامنی در دلم غوغا می کرد، فکر شوق دیدار او از یک سو و فکر رنجش او از سوی دیگر بر تن زخمی روحم شلاق می زد، ترس از گفتن راز دل برای هر کس مرا لحظه به لحظه می آزرده تا مبادا کسی از درد دلم آگاه گردد و از عیوب خواسته و یا ناخواسته اش سخن گفته و دلم را بشکند و فکر و احساسم را به تمسخر بگیرد. و انگار او با چشمانم بیگانه بود چون هرگاه بر هم می نهادم، چهره اش در خیالم نقش می بست و غم محبتش دلم را می گذاخت و تنم را تشنه نفسی می ساخت تا از او برآید و سینه ام جایگاهی است برای نقش کلام او و فکرم برای او و احساسم مال او تا باشد دلم راضی گردد و این مرحمی باشد برای تن دردمندش و امید برای دیدن و سپری کردن فردا و فرداها.

این گوشه ای بود از حکایت نبرد احساسم با شنیده هایم که پس از این همه صبرم لبریز گشت و بر غرورم غلبه کرد و از بخارهای احساس جوشانم، ابری ساخت و بارید و از سیاهی آن جوهری ساخت تا هرآنچه را که در من می گذرد به زبان آورد.

در انتظار تو - طنز

از تمامی دوستان و خوانندگان عزیز دعوت می گردد در صورت تمایل به همکاری با نشریه با آدرس پست الکترونیکی نشریه تماس برقرار نمایند.

لطفا نشریه چراغ را در رسانه های خود معرفی و ارائه نمایید و برای دیگر دوستان خود ارسال نمایید.

چنانچه مایل نیستید این نشریه را دریافت نمایید مراتب را به اطلاع ما برسانید.

مشتاقانه در انتظار پیشنهادات و انتقادات سازنده شما هستیم.

شاد باشید و سربلند



می فکن بر صف زندان نظری بهتر از این  
بر در میکرده می کن گذری بهتر از این  
در حق من لبث این لطف که می فرماید  
سخت خوب است ولیکن قدری بهتر از این  
ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق  
گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این  
دل بدان رود گرمی چه کنم گر ندهم  
مادر دهر ندارد پسری بهتر از این  
علاوه بر اینها و نمونه های متعدد دیگر در غزلیات حافظ اشاره  
های متنوعی به معشوق مذکر قابل یافتن است، مثلا در  
ابیات زیر به ریش معشوق اشاره شده است:  
خط عذار که بگرفت ماه از او  
خوش حلقه ای است لیک بدر نیست راه از او  
هرکه را با خط سبزه سودا باشد  
پای از این دایره بیرون نهد تا باشد

به هر حال حافظ مکررا با صدای رسا خود را رند و نظرباز خوانده است و گفته است بد و خوب، من همینم که هستم و چه بیسندند و چه نهسندند نظر از خوبریون بر نمی گیرم؛  
می خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز  
و آن کس که چون ما نیست در این شهر کدام است

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش  
تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی  
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

دوستان عیب نظربازی حافظ نکنید  
که من او را زمحیان خدا می بینم

سروچشمی چنین دلکش، تو گویی چشم از او برگیر؟!  
برو کاین وعظ بی معنی مرا در سر نمی گیر

استاد زرین کوب در توصیف فضای شعر عصر حافظ در اشاره به همجنس بازی می نویسد: "هم جنس بازی رسم رایجی بود چنان که حتی گوشه خانقاه و خلوت مدرسه هم ممکن بود صحنه آن باشد. ترکان که پادشاهان و امرای عصر از آن ها بودند در این ایام نامشان با این رسم همجنس گرایي همه جا همراه بود. چنان که قبلا اشاره کردیم در همین دوره های نزدیک بود که اتابک یزد "حاجی شاه" (۱) برای خاطر پسری خوبری که همراه برادر شاه شیخ (۲)، کیخسرو اینجو به آنجا رفته بود چنان رسوایی به بار آورد که حکومت او یعنی دولت اتابکان یزد بر سر آن رفت (۳)"

- ۱- حاجی شاه ابن یوسف شاه آخرین اتابک از اتابکان یزد که بساط حکومت او در سال ۷۱۸ به دست امیر مبارزالدین (محتسب شعر حافظ) برچیده شد.
- ۲- شاه شیخ ابو اسحاق اینجو ممدوح حافظ
- ۳- از کوچی زندان صفحه ۵۸

این مباحث به نقل از کتاب شاهد بازی در ادبیات فارسی ادامه خواهد یافت.